

حاصل می کرد . مولانا کاتبی را می گویند که چهار صد معنی خاص^۱
در سالك نظم در آورده بود و این بیت ازان جمله است .

بیت :

جان را صدای تیغ تو از رنج^۲ ها رهاند
آواز آب زحمت بیمار می بسرد
ملا در تبع این پنج^۳ بیت گفته و بالاس سخن درهای خاص گفته .

بیت :

گرفته تیغ تو بر خلق راه رفتن جان
ز آب تیر گذشتن نمی توان آسان
چون بر سراسر تیغ تو نتوان کشید آه
باید بزیر آب نفس داشتن نگاه
مضطرب کردم چو گیرد در گلویم تیغ یار
در گلوی هر که گیرد آب گردد بیقرار
گفتی ز تیغ من شود آخر جهان خراب
آری جهان خراب شود عاقبت از آب
از تن خاکی بر آرد^۴ گرد هر دم آه سرد
تیغ بردار و با آب لطف خود کن دفع گرد^۵

(۱) ع ۲ : خاص دارد و یکی ازان معانی درین بیت واقعست مطاع (۲) ع ۲ :
رنج تن (۲ الف) ع ۲ : پنج غزل گفته و بالاس سخن درهای سخن گفته و مطالع غزل
را نوشته شد مطاع (۳) ع ۲ : گرفت (۴) ع ۲ : نتوان بزیر آب (ه) ع ۱ کرد .
و آن ۲۰۶

و آن^۱ را خمسه متحیره نام کرده اهل حسد از استماع آن متحیره
مانده اند و قصیده شتر^۲ و حجره کاتبی را تتبع نموده و در^۳ هر بیت
او عناصر را افزوده اند .

قصیده :

به بند پر شتر باد و خاک حجره تن

شتر در آب فناران و حجره آتش زن

برو آن ز حجره خاکم چه سود يك شتر آب

بحجره صد شتر آتش ز دست باد فتن

شتر ز حجره رود همچو باد ز آتش خشم^۴

ز بس کشد شتر از آب و خانه حجره سخن

فقیر به جهت^۵ تحفه مجلس بادشاه جم جاه همایون بادشاه این قصیده را

مصنوع گفته بود و ایراد عناصر را در هر بیت ملایم گشته و رباعی^۶ بطریق

مصنوع بر آورده که بر عناصر مشتمل است و ازان رباعی مطلع بطریق

مصنوع بر آورده که مقلوب مستوی است و بسه طریق تعمیم بدو اسم

(۱) و این پنج غزل را خمسه متحیره نام نهاد و اهل متحیر شده اند: خمسه متحیره

یعنی زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و نیز پنج بیچاره ص ۲۶۸

برهان قاطع: ع ۲؛ (۲) ع ۱: شتر حجره (۳) ع ۲: بر هر بیتش ... افزوده اند؛

(۴) ع ۱: شتر حجره سه به بندر؛ (۵) ع ۱: این شعر ندارد؛ (۶) ع ۱: چشم .

(۷) ع ۱: بجهت؛ (۸) ع ۲: و رباعی بطریق مصنوع تحصیل نموده و ازان رباعی

نیز مطالبی به طریق مصنوع بر آورده و آن مطلع مقلوب مستویست فی تتبعه

چه می کشی چو شتر الخ از سرخی نوشته با آتش . شتر

مذکر اخباب

مشمول است یکی همام و یکی نام :

چه می کشی چو شتر آب و خاک حجره تن

شتر بباد فتاده بحجره آتش زنت

چه می کنی شتر و حجره بر آتش و باد

چو می برد شتر باد و خاک حجره تن

چو می رود شتر و حجره ات با آتش باد

بگوی^۱ از شتر و آب و خاک حجره سخن

رباعی و مطلع مذکور اینست .

مطلع :

تاهمه آّب دیده لعل فشان ز آتش هول^۲ دارم این سوز نهان

چون باد^۳ اگر بگوی هر^۴مه گردم دارد خاک درش مرا دل و همان

مطلع مقلوب مستوی همره آّب لعل با مرمه هول دارم درد مرا دل ده

و این مطلع منشاری^۵ نیز^۶ ازین قصیده بطریق مصنوع حاصل می شود^۷ :

بی^۸ می نفسی هم نفسم نیست کسی بی شیشه^۹ می نمی نشینم نفسی

(۱) ع ۲ : مگوی ، (۲) ع ۱ : هول دل ؛ (۳) ع ۱ و ۲ : اگر (۴) ع ۲ : سرمه ؛ ع ۴ :

از سرخی نوشته : مطلع همره آّب ؛ (۵) ع ۱ و ۲ : منشاری هول دارم - باد -

سرحه (= هر مه) دازده مرا دل ؛ (۶) ع ۲ : نیز بطریق مصنوع ازین قصیده ؛

(۷) ع ۲ : مطلع منشاری به سرخی نوشته منشاری ؟ غالباً متساوی (صفت)

هر دو طرف برابر - متساوی دارم . روبرو ص ۶۷۷ فرهنگ آموزگار ؛ (۸) ع ۲ :

بی می نفسی الخ تا مولانا مدح و ذمی : ندارد پاره صفحه خالی گذاشته .

مدکراجاب

و این مطلع نیز بطریق سپری^۱ نیز بطریق مصنوع حاصل می شود
و مولانا مدح و ذمی به جهت مهر داری گفته و مستحسن شعر است .

نظم^۲ :

هست در سلسله سلطانی مهر داری که ندارد^۳ ثانی
 چون کلامش بظرافت آمیخت از دهانش گهر ییحد ریخت
 فخر آفاق بود زو شده فاش لطف^۴ احسان وی از عین معاش
 هست او چهر^۵ ذکر در ره دین که نه بینی کره^۶ او ز جبین
 کرد اول اگر انگیز^۷ جفا آخر آمده شد از^۸ بهر وفا
 بامن دلشده رازد^۹ جم (۹) خوب شد عاقبت از روی کرم
 می گویند که بمدوح مدح خیال کرده سیله^{۱۰} داده است .

(۱) بطریق سپری؛ (۱) آخر انجام گذر . پایان ص ۲۷ فرهنگ آموزگار؛
 (۲) ع ۲: مثنوی؛ (۳) ع ۲: نداری؛ (۴) ع ۲: این شعر ندارد؛ (۵) ع ۲:
 هست؛ (۶) ع ۲: این شعر ندارد (۷) چیر (۱) ستیزه پیروزی- برابری ص ۲۷۸
 فرهنگ آموزگار؛ (۸) کره بفتح هردو (۱) چربی که از شیر یا دوغ گیرند
 و با آن روغن خوراکی درست کنند . کره بضم کاف و سکون را (۱) چیر .
 زور . بی میلی . ناپسندی (برابر رضا) . کره بضم کاف و فتح را (۱) گو آنچه
 گرد باشد گلوله مانند ص ۹۷ فرهنگ آموزگار؛ (۹) انگیز (صف) انگیز
 نده . باعث . سبب (این مرد فتنه انگیز) ص ۱۰۸ فرهنگ آموزگار؛ (۱۰) ع ۲:
 زاد و جم (۹)؛ (۱۱) ع ۲: می گویند کرده است ندارد؛ (۱۲) سیله بکسر (۱)
 گله و رمه گاویا گوسفندی آهو . ص ۶۱ فرهنگ آموزگار؛ سیله با ثانی مجهول
 بر وزن حیاه . مطلق گله و رمه را گویند از اسبان و آهوان و گوسفند ان =

در ۱ بلاد تاشکند مدفونست .

ذکر جمیل قاضی برهان الدین

به تدین موصوف و به فضیلت معروف است . مدتی در کرمینہ^۱ بسہ منصب عالی قدر قضا منسوب بوده و باستحقاق عمل می نموده . گاهی گوهر نظم می سفته و آیات کنایه آمیز می گفته و این مطلعش بدان مشعر است .

مطلع :

مقتدامین دیب چقار دینک خلق انچندا اینخشی آت

سین دیسکا نسدیسک بولماسا خالق قاستیندانی اویات

مدفونش در ولایت مذکور است .

ذکر امیر ناطقی

سادات رفیع الدرجات است پیوسته در لباس تجرد تعیش می نموده و^۲ از عظام دنیوی هرگز ممنون^۳ کسی نبوده . اوقات در تحصیل صرف می کرد . آخر جاذبه صحبت در دیشان او^۴ را کشیده به سلسله الذهب

و گاوان و امثال آنها و بزبان هندی بافته ریسائی باشد شبیه به ملل و بیشتر در ولایت دکن شود و آن را شیله : باشین نقطه دار نیز گویند . ص ۶۸۷ برهان قاطع مطبوعاتی کبیر .

(۱) ع ۱: در بلاد ... مدفونست ندارد؛ (۲) ع ۱: به مضرب . . . بوده و ندارد؛ (۳) ع ۲: مقتدامین و یب چقار د نیک خلق انچندا اینخشی آت . سین و یکانک بولمسہ ساخالقی فاشدانی اویات؛ (۴) ع ۲: از طبقه سادات؛ (۵) ع ۲: و هرگز بجهتہ دینی ممنون کسی نبوده؛ ع ۱: فظام؟ : مصحح : عظام؛ (۶) ع ۱: کسی ممنون؛ (۷) ع ۲: اورا به سلسله الذهب خواجگان کشیده .

خواجگان مقید گشته بمبايعت^۱ حضرت مخدومی مولانا خواجگی مشرف^۲
گردیده . اشعار سنجیده و گفتار پسندیده دارد و این غزل بدو^۳
منسوب است .

غزل :

آنکه در مجلس سخن زان زلف چون زنجیر کرد
صورت حال پریشان مرا تقریر کرد
دانش آموزی که شرح سوره یوسف نوشت
مصحف روی دلارای ترا تفسیر کرد
تا ز ما در آدم از عشق هتم تلخ کام
دایه گویا چاشنی عشقم اندر شیر کرد
عاقبت چون ناطقی سر در پریشانی نهاد
هر که در زلف تو گم سر رشته تدبیر کرد
^۴ این رباعی باو نسبت می کنند . هر چهار تشبیه او نیکو فتاده .

رباعی :

خط گرد رخت غایه گون سلسله ایست
یاروی بروم از حبش قافله ایست

(۱) مبايعت بکسریا و فتح عین (مص) باهم بیعت کردن . باهم خرید و فروخت
کردن - ص ۶۷ فرهنگ آموزگار ؛ (۲) ع ۲ : مقید ساخته ؛ (۳) ۲ : از گفتار
شکر بار اوست مطلع ؛ (۴) ع ۱ : این رباعی . . . تا بسمله است ندارد ؛

یا آیه حسنت بسه شانت نازل

یا صحف و خسار تسرا بسعه ایست

ذکر جمیل میرگیسو

از سادات عظام است و مطالعه علوم نموده بود . سخن پرسوز و گداز دارد و این مطلع بدو منسوب است .

مطلع :

نمود به کنج محنت شب^۱ هجر هم زیانم

بجز آتش فراق که^۲ زبانه زد ز جام

ذکر جمیل حافظ میراثی^۳

امام حضرت عیدالله خان بوده و قرأت سبعه را بوقوف تمام می نموده . خط کتابه را خوب می نوشته . تخلصش حفظی است و این دو بیت از اشعار سنجیده اوست .

بیت :

دور خان آنها که پنهان جام گلگون می خورند گوشه رفته زدست

محتسب خون می خورند باده همچون زهر تلخ و دره می پیچد چومار

من درین فکرم که زهر و مارا چون می خورند در جنگ ترکان^۴ شهید

شهادت چشیده^۵ است .

(۱) ع ۲ : سخنان ؛ (۲) ع ۱ : محشر شب هجر همزه آنم ؛ (۳) ع ۱ : زبانه در خانم ؛

ع ۲ : زبانه زد ز جام ؛ مصحح زبانه - شعله آتش ؛ (۴) ع ۱ : میرابی (۹) ؛

(۵) ع ۲ : در جنگ جام شهید الخ ؛ (۶) ع ۱ : چشیده .

اذکر جمیل لسانی شیرازی

از شعرای مشهور است ایات خوب و اشعار مرغوب دارد . می گویند^۲ که صحبتش مقدار شعرش نبود و اشعارش یکدست نیست^۳ و کثرت اشعارش به مرتبه بود که در نحت ضبط نمی آمده . گویند اگر شاعری بخدمتش رسیدی پاره از مسودهائی اشعار خود را بدو بخشیدی تا به تخلص خود بخواند . بی حالتی بنوده . روزی به یاران شاعر سپر کرده و بعد از فراغ طعام بحلی^۴ (؟) طلبیده و در حالتی که به صحت بوده و شب رحلت نموده . و این غزل او بسیار خوب واقع شده و مشهور است .

امروز پریشان تر از آنم که توان گفت

و ز داغ جدائی به چنانم که توان گفت

بیدادگری پنجه فرو برده به خونم

نگرفته حریفی رگ جانم که توان گفت

جای من دلخسته به شکلی نگرانم

اما نه به شکلی نگرانم که توان گفت

هر نوع که باشد به غمش می گذارم

امان بچنان می نگرانم که توان گفت

(۱) ع ۲ : مولانا کمال الدین لسانی (۲) ع ۲ : که اشعارش از صحبت او بهتر بوده و سخنانش ؛ (۳) ع ۱ : این عبارت " و کثرت اشعارش به مرتبه انسخ تا رحلت نموده و " ندارد ؛ (۴) بحلی غالباً به جل مسئله ؟ (۵) ع ۱ : یکدست نیست اما این غزلش ؛ (۶) ع ۲ : این سه اشعار جائی من دلخسته تا زبانم که توان گفت ندارد .

گفتی که بگو حال دل خویش لسانی
ز انسان نگرفت است زبانم که توان گفت
۱ غالباً در تبریز مدفون است .

ذکر جمیل مولانا لسانی مروی

شعرش شهرتی دارد و سخنش^۲ بی چاشنی نیست و این غزلش^۳ در السنه
شعرا مذکور^۴ می گردد .

غزل:

لیلی که ز خوبان عرب خیل و سپه داشت
خانه سیاهی بود که صد خانه سپاه داشت
بر رغم رقیبان سوی ما تیز نگاهی
تا چند توان جانب اغیار نگه داشت
هر جا که دل از نعل سمند تو نشان دید
در حسرت باز آمدنت چشم به راه داشت
در ساخت به مهر مه رویت شب دیگر
آن حسن و لطافت که شب چار ده مه داشت
شد کشته به تیغ ستم یار لسانی
کس را نه بدان زمره که گوید چه گنه داشت

(۱) ع ۱: غالباً در تبریز الخ ندارد؛ (۲) ع ۲: سخنانش؛ (۳) ع ۱: غزل را؛
(۴) ع ۲: مشهور است؛ (۵) ع ۱: برغم .

ذکر جمیل حیدر کلیچہ

از شعرای پرزور است و بہ کلیچہ پزی مشہور . غزلی بہ مجلس امیر علی شیر بردہ^۲ و معنی او را نتوانست ادا کردن و بہ عذر این غزل خوانندہ .

غزل:

چنان طوطی صفت حیران آن آینه رویم

کہ می گویم سخن اما نمی دانم چه می گویم

و بہ صیقل سخن زنگ از آینه اهل مجلس زدودہ^۳ و این غزلش بسیار خوب و دلکش واقع شدہ و شہرت تمام دارد^۴ .

(۱) ع ۲: کلوچہ: نوعی نان شیرین است کہ از آرد برنج یا گندم یا نخود درست کنند . ص ۶۰۶ فرهنگ آموز گار . کلوج - بفتح اول و ثانی یواو رسیدہ و جیم ساکن نانی را گویند کہ خمیر آن از دیوار تور ریختہ باشد و در میان آتش پختہ شدہ باشد؛ . . . بضم اول کلورا گویند کہ قرص نان روغنی بزرگ باشد، و نان ریزہ شدہ را ہم می گویند - کلوچیدن مصدر آنست ص ۹۲۹ برهان قاطع مطبوعاتی کبیر کلیچہ: بفتح اول و جیم فارسی - کلید چوبین را گویند کہ بدان کلیدان را بکشانید، و بضم اول نان کوچک روغنی باشد، و کنایہ از قرص ماہ و آفتاب ہم هست، و باین دو معنی باکاف فارسی ہم آمدہ است . . . جامہ سوزنی آجیدہ کردہ باشند - آجیدہ ص ۹۳۱ برهان قاطع مطبوعاتی کبیر . کلیچہ بکسر کاف (۱۱) کلید در ب . کلید کوچک کلیچہ بضم (۱) یک نوع نیم تنہ بلند چین دار کہ سابقا روی لباس می پوشیدند . ایضا؛ (۲) ع ۲: در ادائی معنی عاجز آمدہ و این مطلع بہ عذرخواہی او خوانندہ مطلع؛ (۳) ع ۲: ربودہ . امی بودہ . از خط و سواد خطی نداشتہ اما این غزلش الخ؛ (۴) ع ۱: ولہ .

غزل:

دلا بجنون صفت خود را خلاص از قید عالم کن
 ره صحرائی محنت گیر و رودروادی غم کن
 به هر کس دوستی کردی شد آخر دشمن جانم
 اگر با خود نه دشمن به مردم دوستی کم کن
 به در دو داغ نومیستی دوا از کس بجو ای دل
 نه اظهار جراحت های خود، فی یاس مرهم کن
 چو در خیل سگان یار جا یا بی غنیمت دان
 نمی گویم کنار از صحبت یاران همدم کن
 مثال از سستی عهد بتان سنگدل حیدر
 اساس عقل برهم زن بنای عشق محکم کن
 در عسکری به مجلس همایون کاسران افتاده پرسیده^۱ اند که چه مذهب
 داری^۲ او گفته که:

طریق مذهب از رندان ما مشرب چه می پرسی
 تو از رندان ز مشرب پرس از مذهب چه می پرسی

به جهت این جواب بی قیدانه باو مقید^۳ شده اند .

(۱) ع ۲: به بهر دوستی کردم شد آخر دشمن جانم - بخود گر نیستی دشمن
 الخ؛ (۲) ع ۲: رسیده؛ (۳) ع ۲: داری - گفته مطلع؛ (۴) ع ۲: مفید
 نگشته اند .

ذکر جمیل مولانا صالحی

از جمله صلحا بوده و کسب صلاحیت بسیار نموده . روزی به مشهری^۱ افتاده و مدیحی^۲ به یکی از اکابر برده و او^۳ التفاتی نکرده . همان قطعه را بدیگری برده او نیز مکابره^۴ کرده . به هر کس که رجوع کرده جز این عمل کاری به ظهور نیامده . روزی اکابر جمع بوده اند . یکی گفته که شاعری قطعه بما آورده چون^۵ خوانده ام معلوم شده که يك قطعه را به همه گذارنیده^۶ است و چون^۷ اعتراض کردند صالحی گفته :

قطعه :

بیت جنت باد بر من صالحی دیگر حرام
گر کشم بیدادی^۸ و گویم برای سیم بیت
گر بود هر بیت من بر نام صد کس عیب نیست
زانکه از صد کس نه شد حاصل بهای نیم بیت
اکابر زبان اعتذار کشوده بانعام^۹ قدرش افزودند و دیگری هم درین معنی^{۱۰}
نیکو گفته :

(۱) ع ۱: به مشهر؛ (۲) ع ۲: قطعه؛ (۳) ع ۲: عبارت او التفاتی... تا برده
ندارد؛ (۴) مکابره بضم (مص): زور گفتن نزاع کردن با کبر و نخوت. زور
گوئی: يك دو کردن؛ (۵) ع ۱: التبا؛ (۶) ع ۲: چون (د) یده اند معلوم شد که؛
(۷) ع ۱: گذرانیده چون الخ؛ (۸) ع ۲: چون صالحی واقف شده گفته (۹) ع ۱:
بیداری. ع ۲: پیداری؛ (۱۰) ع ۲: بگذر؛ (۱۱) ع ۲: باب .

قطعه^۱:

دخترانی^۱ که فکر بکر من اند هر یکی را به شوهری دادم
آنکه کابین^۲ نداد عین^۳ بود زو گرفتم بدیگری دادم

ذکر مرلانا علی فیضی

از قریه جناباد^۴ است که از عمال خراسان است و از شاعران مشهور
جامع الفروع و الاصول بود و از شاگردان^۵ رشید جناب مولانا
عبد الغفور است و نسبت ارادت به حضرت مولانا شمس الدین محمد رومی
داشته . اشعار نیکو دارد و معانی رنگین از مبدأ فیاض بر خاطرش
فائض می گشته . سخنانش بلند و معانی دلنشین واقع شده و این غزل
بسیار خوبست^۶ ازان بیت ثبت افتاد :

غزل^۷ :

موی شده ام بی خط مشکین رقم او کو بخت که آیم بزبان قلم او
بچون به ره عشق ز سر کرده قدم رفت دارم من سر گشته قدم بر قدم او

(۱) ع ۱: نظم؛ (۲) ع ۱: دختر این؛ (۳) کابین (۱) مهر؛ مالیکه شوهر در برابر
جهیز زن می دهد یا بعهده بگیرد. ص ۸۳ فرهنگ آموزگار؛ کابین بر وزن لاجین :
مهر زنان را گویند و آن مبلغی باشد که در هنگام عقد بستن و نکاح کردن
زنان مقرر کنند ص ۸۸۹ برهان قاطع مطبوعاتی کبیر؛ (۴) عین : بکسر
با تشدید (صحیح صفت حقیقی) بی شهوت؛ خواجه . اختصار پنجه ص ۲۹ فرهنگ
آموزگار؛ (۵) ع ۲: کمال الدین فیضی؛ (۶) ع ۱: جناباد؛ (۷) ع ۲: شاگردان
پرزور؛ (۸) ع ۲: بلند؛ (۹) ع ۱: ازان بیت . افتاد . ندارد؛ (۱۰) ع ۲: نظم؛

مذکر احباب

گاهی اشعار مطاببه آمیز نیز می گفته^۱ این قطعه را نیکو فرموده:

قطعه:

زلالی را بآن کج طبع دیگر نمی دانم که الفت از کجا خواست
هما نا بهر قطع راستیها دو کج با هم چو مقراض آمده راست
و این مطلع^۲ نیز از سخنان دلکش اوست:

مطلع:

بلند مرتبه زین خاک آستان شده ام
غبار کوی توام گر بر آسمان شده ام

ذکر مولانا طالعی

به صنعت تیرگری مشهور است^۳ هر کجا به سخنان بلند و معانی دلبنده
پی می برده در طبع راستش چون پیکان تیر می نشسته و این مطلعش^۴
در تتبع حضرت ملا خوب واقع شده:

مطلع:

حقیقه لعل تو از جوهر جان ساخته اند
کام هر خسته دران حقه نهان ساخته اند

(۱) ع ۲: گاهی ... گفته ندارد؛ (۲) ع ۲: و این قطعه را بجهت مولانا هلالی
و زلالی گفته است؛ (۳) ع ۲: مطلع دلکش از سخنان بیغش اوست؛ (۴) ع ۲:
هر جا به معانی بلند و سخنان دل پسند؛ (۵) ع ۲: این مطلع مطلعش در تتبع این
مطلع حضرت مخدومی نیکو واقع شده.

مذکر احیاب

۱. تتبع: حقه لعل بتان را نه زجان ساخته اند
بلکه جان را زاب لعل بتان ساخته اند
بعض این مطلع را بدیگری نسبت می کنند در موسیقی قوت^۲ تمام
داشته درین (مقول^۳) این مطلعش را عملی^۴ بس نیکو بسته^۵ است:

مطلع:

چشم من ای مهوشان بهر شما مسکن است
مردم چشم من^۶ اید پیش شما روشن است

ذکر^۱ هاشمی سمرقندی

از درویشان گرم رو بوده و به حامی مشهور است و مخمس را
نیکومی گفته^۲ در مجلس شریف^۳ حضرت شیخ خواجگی قدس سره مخمسی
می خوانده یکی از مریدان را رجعتی واقع شده و خود را در لباس
معتقدان می نموده چون باین^۴ بند رسیده که مخمس^۵:
آنها که در طریق وفایت نبوده اند

خود را بچرا به عشق تو صادق نموده اند

(۱) ع ۱: تتبع ندارد؛ (۲) ع ۱: این عبارت بعض این مطلع را السخ ندارد؛ (۳) ع ۲:
دستی داشته (۴) ع ۱ درین مقل ۹؛ ع ۲: در ثمبقل؟ مصحح: مقول (بفتح میم
صفت) مقول: گفته شده. گفتار سخن (ج) مقولات ص ۷۵۹ فرهنگ آموزگار؛
(۵) ع ۱: عالمی؛ (۶) ع ۲: لبته است؛ (۷) ع ۱ و ۲: منید؛ (۸) ع ۲: درویش
هاشمی سمرقندی؛ (۹) ع ۱: می کرده؛ (۱۰) ع ۱: ندارد؛ (۱۱) ع ۱: باین رسیده؛
(۱۲) ع ۱: رسیده که - آنها که در السخ .

مذکر احباب

خوب است اگر چنانچه نمودند بوده اند

خالق زبان بدعوی مهرت کشوده اند

ای من غلام آن که دلش با زبان یکی است

حضرت مخدومی را وجد عظیم شده و او از مقبولان خود

ساخته اند .

ذکر جمیل شیخ جمال

از شعرای مشهور است و سخنانش بی رنگین نیست و این مطلع

بدر منسوب است

بیت:

ما را ز خاک کویس پیراهنی^۱ است برتن

آن هم ز دست هجرش^۲ صد چاک تا بدامن

(۱) ع ۲: از شعرای ولایت هند است سلاطین آن ولایت باو احترام تمام

معاملت می کرده اند و او را از نشاء ولایت خالی نمی دانسته اند، روزی

پادشاه بملازمت شیخ آمده. شیخ را در میان باغ عمارت عالی بوده؛ شیخ

از بالای بام دید که سلطان می آید فرموده که چیزهای نرم بر زمین گسترانیده

اند چون پادشاه شیخ را بالای بام دیده شیخ خود را باستقبال سلطان از بام

انداخته. چون زیر پای شیخ بالین بسیار بوده شیخ بسلامت برخاسته پادشاه

بخارق عادت حمل کرده به شیخ مزید اعتقاد پیدا کرده در تعظیم و تکریم

او افزوده؛ سخنان او دلاویز شکر ریزاست و این مطالعش شهرتی دارد. مطلع.

(۲) ع ۲: پیراهن؛ (۳) ع ۲: هجران.

ذکر نادری^۱ سمرقندی

از^۲ شعرای شیرین کلام است و در میان مردم شهرت تمام دارد
و این دو بیت^۳ را بسیار می خوانند
بیت^۴:

وه چه خرامیست قند یار را در سر می کن سرو دستار را^۵

ذکر مولانا نصیبی اندجانی

از شاعران خوش گوی است و از فضائل^۶ بی نصیبی نبوده و این
مطلع بدو منسوب است

مطلع:

بزلف پیچ پیچش شانه تا دندان می ساید
ز غیرت هر طرف دیوانه زبیر می خاید

ذکر جمال هندی

مرد سال خورده بوده و در کوچه تجرید و گوشه تفرید سیر نموده
و این مطلعش ناطق^۷ حال اوست

- (۱) ع ۲: هادری سمرقندی؛ (۲) ع ۲: از شعرای نادر العصر است و سخنان
شیرین نمکین دارد و این دو الخ؛ (۳) ع ۱: بیت او را؛ (۴) ع ۲: نظم؛
(۵) ع ۱ و ۲ دو بیت ذکر کرده و يك بیت ثبت قلم شده؛ (۶) ع ۲: از فضیلت؛
(۷) ع ۲: ناطق این خالیست.

مطلع^۱:

سنگ تک^۲ بند قلندر کشتی تجرید را
از پی تسکین به بحر بی نوائی لنگر است

ذکر دیوانه نیشابوری

از شاعران معتبر و از خوش طبعان مقرر است . اشعار زیبا و ایات
غرا دارد و این غزلش شاهد حال اوست :

غزل:

از خط عنبر فشانت^۳ (شد) ؟ معطر بجمره^۴

حسرت چشم تو دارد در خطا آهو بره^۵

هر سرشکی را که خون ناب جگر همراه نیست

پیش صراف خرد سیم است اما نایره

بر سر راه خیالت جان های دیده را

میکنم آباد و میسازم زمزگان پنجمره

(۱) ع ۲: بیت (۲) تک بند یا بای ابجد بر وزن فرزند، کبری را گویند که از ابریشم
و یا پشم شتر و امثال آن بیافند و پر یک سر آن تکه یا مهره و بر سر دیگر آن انگله
نصب سازند و آن مهره یا تکه را در آن انگله اندازند یا بر میان بند شود .
ص ۳۱۷ برهان قاطع مطبوعاتی کبیر . فرهنگ آموزگار ندارد ؛ (۳) ع ۱: افشانت
معطر بجمره مصحح : از روی وزن یک رکن حذف شده غالباً: شد (۴) بجره :
بفتح دو میم (ان مکان) آتش گرا . پیه سوز . مشعل . بچوردان . ص ۶۸۸
فرهنگ آموزگار . بجره آتش : معروف است که آتشدان باشد کنایه از آفتاب ؛
بجره نقره پوش : کنایه از دنیا و عالم است ص ۱۰۶۵ برهان قاطع (۵) بره بفتح =

مذکر احباب

تا ابد در آتش عشق تو خواهد سوختن
از جگرها عود و از دلهای پر خون بجمره
از لباس دهر چون دیوانه باشالی بساز
گر هوای صوف داری تن بنه بر چندره
می گویند که یکی از حضرت ملا غزلی طلیده که به سمر قند تحفه
برد. این غزل را لطف نموده اند

ذکر مولانا قتیلی

از شاعران پر زور^۱ است و به گفتن مصنوع مشهور^۲. در مدح
حضرت عبید الله قصیده^۳ غرا گفته و این مقطع^۴ او مشهور است:

مقطع:

کسی به نظم قتیلی نظر نمی افکند^۵
بدور عدل تو سنگ^۶ و گهر چو یکسان است^۷

= هردو: گوسفند نوزاد، بچه^۱ میش ص ۱۳۸ فرهنگ آموزگار. بره بفتح
اول و ثانی و ظهور «ها»: خوب و نیک و آراسته را گویند، باخفای ها: بچه
گوسفند باشد و آن را بعرابی حمل خوانند و کنایه از عاجز و زبون باشد؛ ص ۱۸۲
برهان قاطع مطبوعاتی کبیر.

(۱) ع ۲: می گویند. . . نموده اند ندارد؛ (۲) ع ۲: مشهور؛ (۳) ع ۲: پر زور؛
(۴) ع ۱: مقطعش؛ (۵) ع ۱: نمی کند دیگر؛ (۶) ع ۲: گهر بخاک یکسان؛
(۷) ع ۱: و این رباعی بدو منسوب است و فقیر این رباعی را قصیده
مصنوع بر آورده درین جا صفائی تحریر نیست لهذا حذف کرده شده؛ ع ۲:
این رباعی بدو منسوب است؛ رباعی (پاره^۱ صفحه^۲ خالی ننوشته خالی است؛
زان بعد) و فقیر این رباعی را از قصیده مصنوع بر آورده.

ذکر مولانا احمدی

از خوش طبعان خراسان است مزاح بر مزاح او غالب می نموده
 اعیان هری سخنش را طالب می بوده اند و بایشان بمطایبه پیش می آمده
 و قتی که امیر کبیر علی شیر مزار حضرت خواجه عبد الله انصاری را
 قبول نموده اند به تقریب آن گفته .

مطلع :

ای میر کم عنایت بسیار ناز من کار آگهی شیخ علاقه دراز من
 ملا را منظوری بوده وقت گنجشک^۲ بازی زبان را در دهان
 او می کرده به تقریب آن گفته .

غزل :

ای زبان تو در دهان چغوک^۲ وز زبان تو زنده جان چغوک

(۱) ع ۱: ذکر مولانا احمدی ندارد از ع ۲ نقل کرده آید؛ (۲) گنجشک بضم
 بکسر ج (۱) پرنده کوچکی است که گوشت گوارا دارد . ص ۶۳۶ فرهنگ
 آموزگار؛ بضم اول و کسر ثالث، معروف است و آن پرنده ای باشد که عربان
 عصفور خوانند، و او را خانگی نیز گویند، و مرغ جوجه و مرغ کچک را
 هم گفته اند، و هر پرنده کوچکی را باونسبت دهند، مرغ سراز قوت باه دهد.
 ص ۱۰۰۶ برهان قاطع مطبوعاتی کبیر؛ (۳) چغوک . بضم اول بر وزن سلوک
 بمعنی گنجشک باشد، و در مویده الفصلا مذکور است که پرنده ای باشد آبی
 مشهور به سرخاب؛ چغو بضم اول و ثانی بواوکشیده نوعی از چغده باشد و آن
 مرغی است تحس و نامبارک، و مخفف چغوک هم هست که گنجشک باشد
 ص ۳۸۲ برهان قاطع مطبوعاتی کبیر؛ فرهنگ آموزگار چغوک ندارد بلکه =

مذکر اجاب

مردمان والہ چغوک شوند احمدی والہ جوان چغوک
اشعار خوب تیز دارد و این بیت از ان جمله است .

بیت:

آگہ نئی از ناله شبهای اسیران

فریاد ازین خواب گرانی که تو داری

ملا به خوردنی میل بسیار داشت آخر سردر سر آن کرده

بامتلا^۱ گشته .

ذکر مولانا فردی

از ولایت تربت است فضیلت بسیار داشته . این مطلع شریف

ملا را نیکو^۲ تبع می نموده .

تبع

از خار خار عشق تو بر سینه دارم خارها

هر دم شگفته بر رخم زان خارها گلزارها

گل گل ترا افروخته از تاب می رخسارها

وز حسرت هر گل مرا در دل شکسته خارها

تاریخ وفات قاضی اختیار نیکو گفته .

== چغور بضم هر دو (ا) بر نده کوچک گنجشک کوچک . چگور . ص ۲۷۳

(۱) امتلاء بکسر (مص) پر شدن . امتلاء معده (ک) غذا هضم نشدن . شکم

پر شدن . رو دل پیدا شدن . معده سنگین شدن . ص ۱۰۰ فرهنگ آموزگار ؛

(۲) ع ۲: تبع نیکو نموده .

تاریخ

ای میر که زیب داشت ناموس از تو
رختی و جهانی شده مایوس از تو
تاریخ وفات تو چگوید فردی

ای عمده اهل علم افسوس از تو

ذکر حافظ کمال تربتی

ولد حافظ تربتی است . طب را خوب ورزیده . اشعارش خوب
و گفتارش مرغوب واقع شده باطباء^۱ مطائبه معامله می کرده و پدر
را نیز خالی نمی گذاشته . مقطعات نیکو دارد و این قطعه او مشهور است .

قطعه :

لاف حکمت زده جمعی و پریشان اکنون
خلق را جمله سروکار به ناکام افتاد
قاسم و بخشش و عبدالحی و عبد الرزاق
مرگ این جمله چه در خاص و چه در عام افتاد
آدگر آن حاجی ترشیزی طامع بمثل
گوئی خر خسته شد او در طمع خام افتاد
همه هستند کنون قاتل و بی یمن اما
زان میان حافظ دل سوخته بدنام افتاد

(۱) ع ۲ : باطباء مطائبه تا قطعه دارد ؛ (۲) ع ۲ : دیگری حاجی ترشیر - طامع بمثل ؛

ذکر مولانا تویدی تونی

به عمل نقاشی مشهور است . سیر اکناف عالم نموده جالس فُلك
و سفینه بوده . بارها گشت دریا بار کرده . اشعارش بی آب و تاب نیست
این مطلع در باره از محیط خاطر گوثر نثار اوست .

مطلع :

بخلق تشنه ما تیغ یار جا کرده خدا عجب دم آبی نصیب ما کرده

ذکر میر ابراهیم جانی

از امرای یابر بادشاه بوده و بادشاه اندجانی را بسیاراً حرمت
می نموده هر چند میر ابراهیم جان نثاری کرده قدری نیافته عنان بصوب
هرات تافته در راه این مطلع را گفته فرستاده .

مطلع :

یارغه جان حبکم اما یار جانی بولمادیم

ایلامدیم عزم هری چواندجانی بولمادیم

چون بسمع شریف بادشاه رسید در پی^۷ بنده نوازی شده .

(۱) ع ۲ : در بار محیط خاطر گوثر نثار است ؛ (۲) ع ۱ : میرزا ابراهیم اندجانی ؛
(۳) ع ۲ : را اعتبار می نموده ؛ (۴) ع ۲ : میر هر چند جان نثاری ؛ (۵) ع ۱ : یافته
از راه این مطلع ؛ (۶) ع ۲ : یارغه جان چکتوم اما یار جانی بولمادیم - ایلامدیم
عزم هری چواند جانی بولمادیم ؛ (۷) ع ۲ : در پی التفات شده او را در میان
عسکران کامران کرده اند ؛ .

ذکر مولانا نامی

از اقربای خواجه عبدالله مروری است . در موسیقی دست قوی داشته اوست که حضرت خوانکار خلد الله ملکہ فتح آذر بائجان نموده ملا را برسم تحفه بروم برده و این مطلع ازوست .
زتاب آتش هجران چنان گذاخت تنم
که تن چو انحر و خاکستر است پیرهنم

ذکر مولانا آگهی

از شاعران آگاه و از خوش طبعان بااتباه^۲ است . قصیده بحر الابرار خواجه خسرو تبیع کرده و از اهل هری هرکس که مناسب هجو بوده . بوجه لایق او را یاد کرده . میر محمد و میر یوسف که به علو نسب و شرافت حسب مشهور است ملازمت ترکان را به شغل علم ترجیح و علم و حکم را به طبیل و علم معاوضه نموده کمر خدمت بر میان بسته در میان ملازمان هری بخدمت مشغولی می نموده در حق او چنین گفته .

بیت :

جلد مصحف کنده و چرم نقاره ساخته

می شود معلوم ازین او باغی^۴ پیغمبر است

(۱) ع ۱: داشته حضرت . . . ملله او را از آذر بائجان به تحفه بروم برده ؛ (۲) ع ۱ و ۲: از تاب ؛ (۳) ع ۲: ازین جا او راق منتشر و غیر مرتب اند بوجه جلدبندی کتاب ؛ (۴) باغی (صح صفت حقیقی) سرکش . فرمان نهر . متجاسر متعرد ص ۸۷۵ فرهنگ آموزگار . برهان قاطع این لفظ ندارد .

مذکر احباب

زبانش را بواسطه هجو عام بریده اند . می گویند که زبانش کلالتی داشته چون بریده اند گویا شده گویا مصلحت درین بوده .

بیت :

در نیک و بدی که در شمار است چون در نگری صلاح کار است
درین باب گفته زبان برید چو شمع و لی زبانه فزون شد و خود
را چنین یاد کرده .

مطلع :

آگهی سر در عصا در داشت نقرس در قدم
آنکه او مسحش در پا بست و مسخی در سراسر است

فصل سیوم

در ذکر جماعتی که فقیر ایشان را ندیده^۱ و به سن
شیخوخت نرسیده^۲ و در بخارا مدفون اند .

ذکر جمیل مولانا قاسم^۳ ضیائی

جوانی روشن رای سخن آرای بوده^۴ و بگرد درویشان گردیده^۵
و معانی^۶ خوب را در الفاظ^۷ مطلوب و عبارات مرغوب مودی نموده
سخنان^۸ پرسوز و دل افروز دارد و این غزلش^۹ مشهور است و بغایت^{۱۰}

- (۱) اس : ملازمت نکرده ؛ (۲) ع ا : رسیده ؛ (۳) اس : کمال الدین ضیائی .
- (۴) ع ا : و بگرد درویشان گردیده ندارد ؛ (۵) اس : می گردیده ؛ (۶) ع ا : عبارات شیرین و معانی رنگین مودی می نموده ؛ (۷) اس : خوب را در عبارات مرغوب مودی نموده ؛ (۸) ع ا و اس : سخنان پرسوز . . . دارد . ندارد ؛
- (۹) ع ا : و این غزل از سخنان دلفریب اوست غزل . اس : شهرت تمام دارد
- (۱۰) ع ا : و بغایت نیکو واقع شده ندارد .

نیکو واقع شده .

غزل^۱

وه که دلم کباب شد ز آتش بی وفائیت
سوخت مرا بهر کسی گرمی آشنائیت
بند ز بند من جدا گشته و هر غمی ز تو
می کشدم جدا جدا خاصه غم جدائیت
دل به کند یخودی سوی تو می کشد مرا
^۱ ای شده شهره جهان قصه دل ربائیت
شیخ تو پاک دامنی لیسک بچشم ما بود
کم ز پلاس می کده خرقه پارسائیت
خاطر نازک تو خو کرده به عیش و خرمی
هیچ عجب نباشد از نیست غم ضیائیت
این مطلعش نیز بغایت خوب^۲ است

بیت :

^۲ غم نهان مرا نعل تازه شد غماز
ازین بریده زبان کاش می نفهم راز

مذکر جمیل مولانا صدیقی

ولد میر شادی جوئاری است جوان صادق بوده و بصدق بمردم

(۱) ب م : شعر . ع ا : غزل (۲) ب م : تاشده (۳) اس : واقع شده (۴) ع ا :
بیت غم نهان مرا الخ ندارد (۵) ب م و اس : ذکر مولانا صدیقی ولد میر
شادی ندارد از ع ا : مهیا شده .

مذکر احباب

سلوك می نموده این مطلع از اشعار او است

مطلع :

لب میگون ساقی خنده بر تقوی شعاران زد

بغمزه جسم مستش راه بر شب زنده داران زد

ذکر جمیل میرزا ملالی^۱

از قبیله بونون^۲ است و از جمله ملازمان^۳ نزدیک عید الله خان

بوده و در صغر سن فوت^۴ شده و این مطلع به^۵ تقریب میرزا قاتل^۶

گفته بوده:

مطلع :

باز می خواهم به يك عاشق کشی مائل شوم

دلبران هستند اما بنده قاتل^۷ شوم

ذکر جمیل میرزا هندو

از امیر زادگان اوزبک است و از^۸ بندگان نزدیک عید الله خان

(۱) ع : ا : ملالی ؛ (۲) ع : ا : انوش . اس : بوشون ؛ (۳) اس : از ملازمان مقرب ؛

(۴) ع : ا : بدار فنا رحلت نموده . اس : فوت نموده ؛ (۵) ع : ا و اس : را ؛ (۶) ب

م و ع : ا و اس : میرزا قاتل - غالباً میرزا قاتل ولد امیر توم که ذکرش بعد

میرزا هندو آید باشد ؛ (۷) ب م ، ع : ا و اس : قاتل - درین جا قافیه مائل قاتل

است که ناروا است غالباً قاتل است ؛ (۸) ع : ا : اوقات را در بندگی خان صرف

نموده ؛

مذکر احباب

بوده و مناسب^۱ حال اوست ع: ای من و ترکان همه هندوی تو
و این مطلع^۲ از سخنان او مشهور گشته

مطلع:

ز می به پیری من قوت فراوان است

صراحی می گلگون عصای پیران است

ذکر جمیل میرزا قائلی^۳

ولد امیر^۴ توپوم است و این قطعه را به جهت حجره خود

گفته^۵ است قطعه:

قائلی از برای جانانش ساخت این حجره را بصداخلاص

هر که آمد درین نجسته مقام گشت از محنت زمانه خلاص

درعین جوانی وداع جهان فانی نموده و در سریر^۶ امیر توپوم

مذکور مدفون است.

ذکر جمیل میرزا الوائی^۷

ولد تونجی^۸ خان مذکور است طبع نیکو داشته در میدان

(۱) ع او اس؛ و عبارت مناسب حال اوست هندوی تو ندارد. از ب م:

نوشته؛ (۲) ع ا: از سخنان دلفریب اوست. اس: از مشهور است؛

(۳) ع ا: قائلی؛ (۴) ب م و اس: امیر توپوم. ع ا: میر طویوم (ه) ع ا:

گفته بوده. اس: گفته؛ (۶) ب م و اس: در سریر الخ، ع ا: در خیابان

مدفونست؛ (۷) ع ا: بعد ذکر میرزا قائلی ذکر جمیل نتیجه المشایخ شیخ مهینه

از اولاد سلطان ابوالخیر است دارد که درین کتاب برص... آید؛ (۸) ع ا: الوائی؛

(۹) ب م: تونجی خان مذکور. ع ا: تونجی بوده. اس: تونجی خان.

سخن علم نظم می افراشته و این مطلع بدو^۱ منسوب است .
 در هر زمین که پای نهد گلرخی چنین
 بوی بهشت عدن وزد آن گل زمین

ذکر جمیل مولانا میرم سیاه

از خراسان است^۲ بی فضیلتی نبوده و بیشتر^۳ اوقات خود را صرف
 هجای می نموده^۴ روزی^۵ این غزل را نظم کرده و بخدمت مولانا بجای قدس
 سره السامی عرض کرده^۶ .

غزل :

فرصت غنیمت است بکش جام سلسیل
 نقد حیات را نشده هیچ کس کفیل
 يك خوب^۷ از قبیلۀ خوبان و فانکرد
 هر جا که بود سنگدلی بود ازین قبیل
 از دشمن ضعیف بترس و قوی شمار
 از و هم پشه^۸ خواب نیابد بچشم پیل

(۱) اس : مخموری؛ (۲) ب م : لرای؛ (۳) ع ا : این مطلع شیرین از اشعار رنگین
 اوست؛ اس : ازوست؛ (۴) ب م : دمدا؛ (۵) ب م : ولایت؛ (۶) ب م : و خالی
 از فضیلتی؛ (۷) ب م : اکثر؛ (۸) ع ا : بیجا؛ (۹) ب م : گوینده؛ (۱۰) ع ا :
 روزی به ملازمت حضرت ملا شتاف رفته این غزل را بایشان عرض کرده غزل .
 اس : روزی این غزل را بعرض حضرت ملا رسانیده؛ (۱۱) ب م : و هو هذا
 غزل؛ (۱۲) ب م : دلیر؛ (۱۳) اس : از حشمة ترس پشه خواب نیابد بچشم فیل .

می باش بی طمع که عزیز جهان شوی
 دیدم بسی عزیز که شد از طمع ذلیل
 میرم ز دست لاله عنبران بطرف^۱ باغ
 بستان تو جام باده و بگذر ز قال و قیل
 حضرت ملا فرموده اند کسی که^۲ چنین^۳ شعری تواند گفت
 حیف باشد که به هجو^۴ نماید میرم گفته که هر چند خوب گویم
 بگرد مخادیم نمی رسم در جای سخن کرده ام که کسی با من برابر^۵ نمی شود

فصل چهارم از باب اول

در ذکر جماعتی که^۶ فقیر ایشان را ملازمت نکرده و^۷ به سن
 شیخوخت نرسیده^۸ و در غیر بخارا مدفون اند .

ذکر جمیل

شیخ عماد الدین فضل الله بن خواجه^۱ علاء الدین علی بن خواجه^۲
 کمال الدین نعمت الله بزدهش آبادی الطوسی قدس^۳ الله سره از خلفای اعظم^۴
 (۱) ب م و اس ؛ عزیزان ؛ ع ۱ ؛ عزیز ؛ (۲) ب م ؛ ز طرف ؛ (۳) ع ۱ ؛ که ؛ (۴) اس ؛
 فرموده اند چنین شعری تواند گفتن حیف باشد گفته که هر چند خوب گویم .
 (اس) شعری گوید ؛ (۵) اس ؛ توجه نماید و گفته که هر چند الخ ؛ (۶) ع ۱ ؛
 مشارکت ؛ (۷) ب م ؛ این ؛ (۸) اس ؛ و ایشان به سن شیخوخت نرسیده در غیر
 الخ ؛ (۹) ب م ؛ نرسیده در گذشته اند و در غیر بخارا الخ ؛ (۱۰) اس ؛ خواجه
 علی بن خواجه کمال الدین نعمت الله . ع ۱ ؛ خوجه ؛ (۱۱) ع ۱ ؛ خوجه ؛ (۱۲) ع ۱
 و اس ؛ قدس الله سره ندارد ؛ (۱۳) ب م ؛ اعظم حضرت .

شیخ حاجی محمد خبوشانی است^۱ شیخ در واقعه دیده اند که بازی بردست^۱
ایشان نشسته^۲ و رویش بآدمی^۳ ماند و نامش شهباز خور^۴ است. بعد ازین
واقعه خادم بعرض رسانیده که جوانی^۵ بملازمت آمده چون نظر برو
افتاده به همان شکل^۶ باز نموده در همان مجلس صید گشته و بعد^۷
ازان بخلوت مامور^۸ شده و نفس نفیس را در^۹ خلوت قالب به مجاهده
مشغول گردانیده^{۱۰} و به صیقل ذکر آئینه دل را در حلقه روحانیان
بطوری مصفا ساخته^{۱۱} که محل مشاهده اسرار خفی^{۱۲} و انوار غیب الغیبی
گشته و اطوار سبعة را در دوازده روز طی کرده چون ماه شب چهارده
از افق ولایت کبری طلوع نموده و بخصایات تجلیات آثاریه و افعالیه
و صفاتیه و ذاتیه مشرف گشته^{۱۳} و قدم در دایره کمال نهاده ذلك فضل الله
یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم. والد فقیر می فرمودند که هنوز
شیخ عماد الدین ملتجی نشده^{۱۴} بود که خط اجازه^{۱۵} حاصل کرده و طالبان
.....
(۱) ب م : نقل است که شیخ ؛ (۲) ب م : در دست ؛ (۳) بی م : نشست .
(۴) ع ا : می ماند ؛ (۵) اس : خوار ؛ (۶) اس : بر در . ع ا : نظر شیخ به جوانی
افتاده ؛ (۷) اس : صورت ؛ (۸) ب م و اس : و بعد از ان ثابت ؛ (۹) ع ا : ماه
مور ؛ (۱۰) اس : در خلوت بمجاهده کرده ؛ (۱۱) ع ا : گردانیده به
صیقل ؛ (۱۲) اس : گردانیده ؛ (۱۳) ع ا : مخفی ؛ (۱۴) ع ا : گشته ذلك
فضل الله یؤتیه من یشاء الخ قدم در دایره کمال نهاده والد فقیر ؛ (۱۵) ع ا :
نگشته ؛ (۱۶) ع ا : خط اراده .

مذکر احیاب

را^۱ بحق دعوت می نموده و وقوع خط ارشادش^۲ در شهر ذی قعدة الحرام سنه سبع و تسعين و ثمان مایه^۳ در مهنة مبارکه بوده در آن خط حضرت^۴ شیخ را باین ابیات وصف نموده اند .

نظم :

طائر ایوان لاهوتی و یست

بلیبل گلزار تاسوتی و یست

او^۵ از ان مرغان اوج لامکان ست

ما و رای چشم و جانش^۶ آشیا نست

قاصد^۷ از زیر آمد از چرخ بلند .

تا شکسته بالکان بروی^۸ تنند

دروی^۹ آویزند تا بازان شوند^{۱۰}

گرچه چغدانند^{۱۱} شباز ان شوند^{۱۲}

(۱) ع ا : دعوت می نموده ؛ (۲) ع ا : خط ارشاد در آخر شهر ذی القعدة الحرام سنه ؛ ا س : شهری ذی قعدة الحرام ؛ (۳) ب م : ثمان مایه بوده و در مهنة مبارکه و در آن . ع ا : ثمان مایه در مهنة مبارکه بوده و در آن : خط ؛ ا س : در مهنة مبارکه بوده در آن خط ؛ (۴) ا س : او را باین ابیات وصف نموده اند ؛ ع ا : باین ابیات شیخ را وصف نموده ؛ (۵) ب م : هست از ان مرغان اوج لامکان . ع ا : اوزان مرغان باغ لامکانست . ا س : او از ان مرغان لامکانست ؛ (۶) ب م : لامکان ؛ (۷) ب م : قاصد آن زیر آمد . ع ا : قاصد ارآید (عبارت محوشده) . چرخ بلند . ا س : قاصد اوزیر آمد ؛ (۸) ع ا : ما ؛ (۹) ا س : دروی ؛ (۱۰) ب م و ع ا : آویزنده . ا س : آویزید ؛ (۱۱) ع ا و ا س : شوید ؛ (۱۲) ع ا : چغدانید . ا س : کز چغدانید ؛ (۱۳) ع ا و ا س : شوید .

او صف او کردم که شاید پی برسد

بیش از آن کز قوت او حسرت خورید

گویند شیخ را کشف قبور بطور بوده که کسانی را که هرگز

ندیده و وصفش^۱ را نشنیده باندک توجهی^۲ به تفصیل بیان احوال

او می کرده و صورت^۳ و سن و مرض موتش را می گفته بحسب^۴

صورت شیخ حسن تمام داشته و خدمت^۵ شیخ جلال^۶ تعریف او را

چنین کرده که کمالی دیدم بزینور جمال آراسته و جمالی دیدم بخط^۷ و حال

کمال پیر آسته^۸ و شیخ جلال را بخدمت شیخ^۹ عماد الدین بحسب ظاهر

تعلقی بوده^{۱۰} می گفته که^{۱۱} شیخ روزی بیاغی در آمد درختان او را سجده

کردند و فقیر این سخن را بحضرت خان اسکندر نشان خلد الله ملکه گفت

فرمودند که شیخ جلال صورت نیاز خود را مشاهده کرد^{۱۲} اما بمضمون

کریمه "و النجم و الشجر یسجدان" سجده از درخت غریب نیست^{۱۳} و خدمت

(۱) ع: ا: این شعر وصف او کردم الخ ندارد؛ (۲) ب: م: صفتش نشنیده. ع: ا:

وصفش نشنیده؛ (۳) ع: ا: توجه؛ (۴) ب: م: بیان احوال او به تفصیل؛ (۵) ع: ا:

صورت و مرض موتش را؛ (۶) ب: م: شیخ بحسب ظاهر. ع: ا: و بحسب صورت

شیخ؛ (۷) ا: س: شیخ جلال؛ (۸) ع: ا: شیخ را چنین تعریف؛ (۹) ع: ا: بخط کمال

آراسته؛ (۱۰) ع: ا: خدمت شیخ جلال؛ (۱۱) ا: س: بخدمت شیخ تعلق بحسب

ظاهر بوده؛ (۱۲) ب: م: تعلقی بوده؛ (۱۳) ع: ا: روزی شیخ بیاغی. ا: س: روزی

بیاغی؛ (۱۴) ع: ا: مشاهده کرده و خدمت شیخ جلال نوشته؛ (۱۵) ا: س: نباشد.

شیخ جلال نوشته که شیخ عماد الدین طریقه علیہ شریفہ حضرت خواجگان قدس الله ازواجهم را بسیار معتقد بود^۱ و می فرمود که طریقه ایشان بر وجهی اقتساده که عقل سلیم را از قبول آن چاره نیست. وقتی که شیخ عماد الدین را شهد شهادت می چشاندند اند این دو رباعی را خوانده اند.

در مطبخ عشق جز نیکو را نکشند

لاغر صفتان زشت خو را نکشند

گر عاشق صادقی ز کشتن مگر یز

مردار بود^۲ هر آنچه او را نکشند

در عشق تو رسم سر فرازی این است

عشاق ترا کینه بازی^۳ این است

باتیغ تو گر سرم جدا شود چه عجب

شاید که ترا بنده تواری این است

می گویند که اصطلاحات علی بر شیخ منکشف شده بود

و این از نوادر است اشعارش^۴ خوب و گفتارش مرغوب بوده و این

(۱) ع ا: شیخ طریقه شریفه . اس: که شیخ طریقت شریفه . خواجگان

را قدس الله ازواجهم؛ (۲) ع ا: بوده وی فرمودند؛ (۳) ع ا: هر آنچه

او را نکشند؟ می گویند که . . . ع ا: رباعی . در عشق تو . . . نوازی این است

: ندارد؛ (۴) اس: بازی بازی اینست؛ (۵) ب م و اس: عبارت می گویند که

اصطلاحات شده بود ندارد؛ (۶) ب م: و این از نوادر است ندارد؛ (۷) ع ا:

اشعار خوب و گفتار مرغوب داشته .

مذکر احباب

چون او ندیده دیده ایام قرن ها
روشن ادلی دقیقه شناسی سخوری
این نکته گوش دار که در گران بهاست
نظم بدیع اوست ولی حسب حال ماست
این غزل از گفتار ملا محمد مذکور است در ذیل^۱ مرثیه خود
حضرت مولوی آورده اند قائل را به همین سعادت پسندیده است^۲

غزل:

رقی و در وداع تو ام یادگار ماند
صد حسرت از تو در دل امید وار ماند
بلبل کشید رنج گلستان و عاقبت
گل را صبا ربود و از بهره خار ماند
دریا^۳ شد از سرشک کنارم ولی^۴ چه سود
کان^۵ گوهر یگانه من بر کنار ماند

(۱) ع: ا: دل و... شناس؛ (۲) ع: ا: این شعر: این نکته گوش دار... ماست
ندارد؛ (۳) ب: م: غزل از گفتار ملا محمد مذکور در ذیل مرثیه خود حضرت
مولوی آورده اند و بغایت مناسب حال واقع شده قائل را الخ؛ (۴) ع: ا: مذکور
است حضرت مولوی قدس سره در ذیل اشعار خود آورده اند؛ قائل را به همین
سعادت پسندیده است؛ (۵) ب: م: وهو هذا غزل؛ (۶) ب: م: بر دل؛ (۷) ع: ا:
پر باشد؛ (۸) ع: ا: ولی حسود؛ (۹) ب: م: زان گوهر.

مذکر اخباب

ای یار مهربان ز^۱ کرم دستگیری
کز دست رفت کارم و دستم^۲ ز کار ماند
در حیرتم که از دل ریشم اثر نماند
وین سوز و بیقراری من^۳ بر قرار ماند
آنکس که بود آرزوی جان زدست رفت
وین جان زار مانده تدانم چه کار ماند
خاری همی خلیذ مرا در^۴ دل از گلی
آن گل نماند و^۵ در دلم این خار خار ماند

ذکر جمیل شیخ ابو الوجد

از اولاد^۱ اجماد حضرت شیخ زین الدین^۲ حافی است^۳ در فضایل^۴
و خوش طبعی فرید دهر و شهره^۵ شهر بوده سخنان غریب^۶ دلقریب دارد
مدتی^۷ در خدمت بابر بادشاه بوده و پادشاه مذکور بالطاف و اکرامش
سرفراز^۸ می نموده و این غزل از^۹ کلام بلاغت نظام اوست

غزل:

گرفت برقع خط ماه^{۱۰} روی جانان را
حجاب کفر بیوشید نور ایمان را

- (۱) ب م: بکرم؛ (۲) ب م: و کارم زدست ماند؛ (۳) اس: دل؛ (۴) ع ا:
بر دل؛ (۵) ع ا: نماند در دلم؛ (۶) اس: از اولاد شیخ زین الدین است
(۷) ع ا: شیخ زین الدین است؛ (۸) ب م: قدس سره (۹) ع ا: فضلی .
(۱۰) ب م و ع ا: غریب دلقریب؛ (۱۱) ع ا: در ملازمت ظهیرالدین محمد بابر
بادشاه بوده . ب م: می بوده؛ (۱۲) اس: سرفرازی؛ (۱۳) ع ا: غزل بلاغت .
(۱۴) اس: خط روی ماه .

مذکر احباب

هنوز بر سر آن کوی نا گرفته وطن
دل از غریب نوازی گرفت جانان را
دراز عمر تر از من کسی نخواهد بود
اگر ز عمر شمارند روز هجران را
بغیر صورت خوب تو کی رسد به خیال
اگر خیال توان کرد معنی جان را
حدیث لعیل لبش فارغی مگو با غیر
مرا ز بهر خس و خوار آب حیوان را
و این مطلعش نیز بسیار واقع شده

بیت:

جان من از دیده در دل می کنم منزل ترا
تا نهان از مردمان بینم بکام دل ترا

ذکر جمیل شیخ زین

از اقربای ابو الوجد مذکور است بفضایل سنجیده^۵ موصوف
و به خصایل پسندیده معروف است. طبع سلیم و ذهن مستقیم داشته

(۱) ب م : تا ع ا : نا ؛ (۲) اس : مرین ؛ (۳) اس : نیکو ؛ ب م و ع ا : بسیار ؛
(۴) اس : شیخ زین الدین ؛ (۵) ب م : بفضائل سنجیده و خصایل پسندیده
معروف و موصوف است ؛ ع ا و اس : . . . سنجیده موصوف و . . . پسندیده
معروف است .

مذکر اجاب

و مدتی در ملازمت بابر بادشاه^۱ می بوده پادشاه پرسید که شیخ چند ساله باشید گفته که حالا چهل ساله ام و پیش ازین پنج سال چهل بودم^۲ و بعد از دو سال دیگر چهل خواهم شد. تاریخ را بسیار خوب می گفته است. ^۳ در هزی میر محمد^۴ میر یوسف به جهت گفتن درس در هفته دوشب^۵ تعیین نموده بود و شیخ^۶ زین تاریخ آن را چنین فرموده^۸ و بغایت خوب افتاده.

رباعی^۹:

آن قدره اهل فضل^{۱۰} و ارباب طلب

کرد از پی درس خویش^{۱۱} تعیین دو شب

شبه شب معراج و شبیه شب قدر

گشت^{۱۲} از پی این دوشب دو تاریخ عجب

شیخ در هند خانه بس نیکو ساخته اند.

(۱) ب م: بابر بادشاه و همایون بادشاه بوده و به منصب صدارت منصوب بوده گویند روزی بادشاه بابر پرسیده که شیخ چند ساله باشند جواب گفته که؛ ع ا: می بوده پادشاه پرسیده اند... باشید در بدیه گفت که؛ اس: می بوده که شیخ چند ساله باشید گفته که؛ (۲) اس: چهل بوده؛ (۳) ب م و اس: ندارد؛ (۴) ب م: امیر محمد امیر یوسف؛ (۵) ب م: در هفته دو شب الخ؛ ع ا: از برای درس دوشب؛ اس: به جهت درس در هفته دو شب؛ (۶) ب م: تعیین نموده بوده؛ ع ا: تعیین کرده؛ (۷) ع ا: شیخ تاریخ آن را؛ اس: تاریخ آن را چنین گفته؛ (۸) ع ا و اس: ندارد؛ (۹) ع ا: تاریخ؛ (۱۰) ب م: اهل فهم؛ (۱۱) ب م و ع ا: درس علم؛ (۱۲) ب م: آمدی.

مذکر احباب

نظم:

این خانه که از خانه چشم است نشانه
چون مردم چشم است در و مردم . خانه
مولانا شهاب الدین^۱ معمائی در وصف آن گفته .

نظم:

هر کرا که در هند باشد این چنین کاشانه
دارد از فردوس اعلی در جهنم خانه^۲
در هند مدفون است .

ذکر جمیل نور الدین محمد میرک

^۳ المشهور به قاضی زاده ولد امجد قاضی برهان الدین صدر است
که ^۴ در صغر سن بعد از ارتحال پدر صدر الصدور سلطان حسین^۵
میرزا نور الله مضجعه شده^۶ و در مسند قضای شهر مرو نشسته بحدت
فهم و دقت ذهن و کثرت فراست مشهور است و در زمان خان شیبانی^۷
نیز اعتبار تمام یافته^۸ در زمان قزل باش^۹ یکی از اوباش بد معاش او را

(۱) ب م : شهاب معمائی ؛ (۲) ب م : این عبارت ندارد ؛ اس : از اقربای
ابوالوجد است در جند مدفون گشته ؛ (۳) ع ا و اس : ندارد ؛ ع ا : نور الدین
محمد میرک ولد الخ . اس : نور الدین میرک ؛ (۴) ع ا : بعد از ارتحال در صغر
سن صدر الصدور ؛ (۵) ب م : سلطان حسین میرک میرزا شده ؛ (۶) ع ا : گشته ؛
(۷) ع ا : نور مشهده ؛ (۸) ب م : و در زمان قزل باش نیز بی معتبر بوده و از
منصب امارت انتقال یافته و دستگاه عظیم پیدا کرده اتفاقا یکی از اوباش بد معاش
که ملازم او بود ازورنجیده و شبی او را در باغ شمشیری زده و بقتل آورده
و در آن آوان در سن بیست و سالگی بوده تقریبا ؛ (۹) ع ا : قزیل باش .

در بیست و یک سالگی بقتل آورده^۱ در^۲ حسن صورت و سیرت نادر
الوقت بوده و^۳ طبعش در شعر بسیار نیکو بوده و این نغز را^۴ بجهت
خاتم^۵ نیکو گفته .

قطعه^۶:

چيست آن قلب او كه صورت او
چون ركاب شه جهان باشد
از سیه رویش شود ظام
هرچه در سینه اش نهان باشد
در^۷ مرو در جوار بریده و حکم مدفون است .

ذکر جمیل شاه قوام الدین حسین^۸

در طرشت ری بوده از سادات نورنجشیه است و طرشت در
زمان او بسیار معمور شده و سبب خرابی حال او گشته و او را به سرکشی
مهم ساخته قصد کشتن^۹ او کرده اند . بدان تقریب در ایام گرفتاری^{۱۰}
این بیت را گفته .

(۱) ع ا: رسانیده عبارت؛ (۲) ع ا و اس: عبارت در حسن صورت... بوده
ندارد؛ (۳) ع ا: و طبعش... نیکو بوده ندارد؛ اس: بقتل آورده طبع نیکو داشته؛
(۴) ب م: بهر؛ ع ا: بجهت؛ (۵) ب م: خوب؛ ع ا: بسیار نیکو؛ (۶) ب م: نغز جست؛
اس و ع ا: قطعه آن؛ (۷) ب م: در شهر کهنه مرو در جوار مزار بزرگوار
بریده الخ؛ (۸) درین ع ا: ذکر جمیل سلطان عادل لاری دارد؛ ذکر جمیل شاه
قوام الدین حسین حذف شده؛ (۹) اس: از سادات... در طرشت ری می
بوده و طرشت در زمان او الخ؛ (۱۰) اس: قصد خون او کرده اند؛
(۱۱) اس: گرفتاری گفته .

یست:

دلم پیچیده طومار یست در دی داستان غم
چه بکشایم که بوی خون ازین طومار می آید
آخر حاکم تبریزش بقتل آورده است .

ذکر جمیل پیرم خان

از امرای معتبر همایون پادشاه^۱ بوده به منصب امیر الامرائی مشرف
گردیده^۲ در تمام^۳ قلمرو پادشاه تصرف می نموده و جمعی^۴ بملازمت اورسیده اند
بسیار زیبا^۵ تعریف می کنند به تخصیص در قواعد جهانبانی و کشورستانی
و ارباب فضل و رعایت های خوب و ترتیب های مرغوب می نموده بذل
و سخایش^۶ بی نظیر و حسن اختلاطش دل پذیر بوده و در^۷ زمان دولت
ابو المظفر جلال الدین اکبر^۸ خلد الله تعالی ملکه حساد^۹ حسد برده^{۱۰} زمام^{۱۱}

(۱) ب م : بیرام ؛ (۲) ع ا : نور الله مرقدہ ؛ (۳) ع ا : گشته ؛ (۴) ع ا : در
همگی قلم و تصرف ؛ (۵) اس : جماعتی بنخدمتش ؛ (۶) ع ا : بسیار تعریف ؛
(۷) ب م : سخاوتمند ؛ (۸) ب م : و در ایام دولت پادشاه جم جاه ابو المظفر ؛
ع ا : در زمان سلطنت ابو المظفر پادشاه . . . اکبر حساد ؛ اس : در زمان
دولت حضرت ابو المظفر . . . ؛ (۹) ع ا : ندارد ؛ (۱۰) ب م : حساد بد نهاد بر
او حسد برده اند ؛ (۱۱) ع ا : نموده ؛ (۱۲) ب م : و دولت مکنشش از دست
رفته آخر کار بعد از فتنه بسیار رخصت سفر اختیار حج حاصل کرده و در اثنای
آن راه شهید گشته ؛ ع ا : نموده زمام اختیار را ز کفش ربوده اند در راه حج
مقابلہ کفار کرده و دیعت حیات سپرده ؛ اس : زمام اختیار از دستش
ربوده اند در راه حج سرکشی و ز سرکشی بقتل رسانیده .

مذکر احباب

اختیار از دستش ر بوده اند در راه حج شهید گشته. اطوحی طبع شکر ریز
داشته^۲ این آیات از سخنان شیرین اوست .

نظم:

من کیستم عنان دل از دست داده از دست دل راه غم^۲ از پافتاده
این غزل ترکی نیز از سخنان شهید آمیز اوست .

غزل:

ای کونکول مژده که اول سرو خرامان کیلا دور
بانگی ما شدین تن افسرده اراجان کیلا دور
سینه کوزم او چه دور شادلیغ اشکینی تولوب
مگر اول مردمک دیده گریان کیلا دور

(۱) ب م : طوطی الخ ندارد ؛ اس : طوطی طبع شکر ریز این سخنان ؛
(۲) اس : این مطلع از سخنان نمکین اوست ؛ (۳) اس : برآه چشم ؛ (۴) ع ا :
ای کونکول مژده که اول سرو و خرامان کیلا دور تا یکی باشدش تن افسرده
وراجان کیلا دور ؛ (۵) ع ا : نیه کوزوم او چه دور شادلیغ اشکینی توکوب
مگر اول مردمک دیده گریان کیلا دور
سینه خلوتکینی ایندک جان و کونکول
کیم بوفرانغه بوکون و رکاجه مهمان کیلا دور
کوز لاریم تیلو را دور هر نفسی بونغایا قیب
تا خبر کیلای لم اول خرامات کیلا دور
بیرم آسالم کونکول بھر پریشان لیغیدین
کیل که جمعیت دلهای پریشان کیلا دور =

سینه خلوت گینی خالی ایتک جان و کونکول
 کیم بو منزلغه یو کوت اوز کاچه همان کیلا دور
 کوز لاریم تلموده دور هر نفسی یولغنه ناقبت
 تاخیر کیلای کیم اول سرو خرامان کیلا دور
 پراما ساله کونکول هجر پریشان لیغسین
 کیل که جمعیت دهای پریشان کیلا دور
 ' ذکر جمیل ' شاه عادل

از سلاطین را راست^۲ گویند که قاضی آن^۱ بلاد را بزنت

= اس؛ نبا کوزوم او جا و درشادلیغ ایتکینی تو کوب
 مگر اول مردمک دیده گریبان کیلا دور
 سینه منزلگهی خالی ایتک جان و کونکول
 کیم یو منزلکا بو کون اونکا جا همان کیلا دور
 کوز لاریم نیله او دور هر طرفی یولنا باقیب
 تاخیر کیلای کیم اول سرو خرامان کیلا دور
 بیر ماسالا کونکول هجر پریشان لیغسین
 کیل که جمعیت دههای پریشان کیلا دور

(۱) ع: ا: درین جا مظفر برلاس دارد؛ تقابل متن ذکر جمیل شاه عادل لاری
 از ع: ا: ق: ه: ب: کرده آید؛ (۲) ع: ا: سلطان عادل لاری؛ (۳) اس: نسبت او
 بگردگین میلادی رسد از زمان گردگین میلادی یومنا حکومت آن حدود
 تعلق بیجماعت ایشان می دارد گویند الخ؛ ب: م: بسخاوت و شجاعت و حسن صورت
 و سیرت از اقران ممتاز بوده و در فن موسیقی دستی داشته و شعرش بغایت
 همواره و استادانه بوده و ابیات بیغش و اشعار دلکش دارد گویند الخ؛ (۴) ع: ا:
 شهر؛ اس: آن شهر.

مذکر احباب

دهقانی تعلق^۱ شده پادشاه حکم کرده که دهقان زن^۲ را گذاشته و قاضی خواسته دهقان^۳ در غم^۴ آن لیلی عذار مجنون وار^۵ از مردمان رمیده در میان وحشیان می گردیده و يك لحظه نمی آرامیده .

لمولفه :

وفا تا از میان مردمان گم^۶ شد تشاری را
رمیدن از کسان و باسگانش آرامیدن^۷ بین
وقتی^۸ که پادشاه از مسجد جامع بیرون می آمده^۹ دهقان
کارد را بر گلوی سلطان^{۱۰} رانده بهلاکت^{۱۱} رسانیده . سخنان بیغش
دارد^{۱۲} و این غزل از سخنان لطیف^{۱۳} اوست .

غزل :

دوش که آن بی وفا جور و جفای نداشت
نال^{۱۴} دل افسرده بود گریه صفائی نداشت

(۱) اس : تعلق خاطر شده ؛ ب م : تعلق پیدا شد ؛ (۲) ب م : زن گذاشته ؛ (۳) ع ا : خواسته در غم آن ؛ (۴) ب م : در فرقت آن ؛ (۵) ع ا : در صحرا میان وحشیان آرامیده ؛ لمولفه ؛ اس : در میان وحشیان آرامیده از مردم رمیده می گردیده ؛ (۶) ع ا : گم شد ؛ (۷) ع ا : آرامیدن . وقتی ؛ (۸) ب م : روز جمعه شاه عادل از مسجد بیرون ؛ اس : وقتی که سلطان از مسجد جامع می برآمده ؛ (۹) ب م : و آن دهقان بر در جامع ایستاده بوده بی تحاشات و دیده و کاردی از آستین بیرون کشیده و بر حلق سلطان رانده ؛ (۱۰) ع ا : پادشاه ؛ (۱۱) ع ا : هلاک گردانیده ؛ ب م : به هلاکت رساننده و دهقان را نیز فی الحال کشته اند و این غزل لطیف الخ ؛ (۱۲) ع ا : و غزلهای دلکش دارد این غزل ؛ (۱۳) ب م : نظیف ؛ (۱۴) اس : ناله دل افسرده بود چنگ گریه صفائی نداشت .

مذکر احباب

دوش که پیکان^۱ او در دل^۲ تنگم نبود
چون جرس بی زبان^۳ هیچ صدای نداشت
دوش که^۴ آمد طیب بر سر بیمار^۵ غم
چون مرض عشق بود هیچ دواي نداشت
دوش حریفان بهم چنگ و نی می^۶ زدند
نی^۷ ز ندا مانده بود چنگ صدای^۸ نداشت
کشتن عادل ترا هیچ تفاوت نکرد
پادشاه کامران^۹ فکر گدای نداشت
"ذکر جمیل مظفر بیگ برلاس"

از امرای معتبر^{۱۰} خراسان است . صورت خوش و سیرت
دلکش داشته پیوسته جلیس مجالس^{۱۱} او شعرا بوده اند و بشعر توجه
تمام می نموده و این مطلع^{۱۲} آبدار از گفتار شکر بار اوست .
نظم :

کار فرهاد بلاکش سر بلندی داشتی

گر بجای زبر بازو درد مندی داشتی

-
- (۱) اس : یار ؛ (۲) ع : شکم ؛ (۳) ع : او اس : جرس بی نوا ؛ (۴) ب م و
اس : دوش که آمد طیب الخ ؛ ع : دوش حریفان بهم الخ ؛ (۵) ب م : چون ؛
(۶) ب م : عشق ؛ (۷) ب م : نی زدند ؛ (۸) ب م و ع : نوا ؛ (۹) اس : نواي ؛
(۱۰) اس : محترم ؛ (۱۱) ع : ذکر جمیل یوم خان دارد که به بالا نوشته شده ؛
(۱۲) ع : خراسان معتبر ؛ (۱۳) اس : مجلسش ؛ (۱۴) ع : بدو منسوب است ؛
اس : از سخنان شیرین اوست .

اذکر جمیل خیدر علی شیر

از اقربای امیر کبیر^۱ است^۲ حضرت مخدومی^۳ و مولانا عبدالرحمن جامی^۴ قدس سره السامی در تعریف امیر علی شیر فرموده اند گوهر نظمش بزرگ تر از آنست که هر محل از نظم صدف آن تواند بود و هر مقام از شعر شرف آن تواند یافت تخلص اشعارش بآنچه ازین معناه^۵ مفهوم می گردد نامزد گشته باسم نوائی^۶.

کنه نامش در تخلصها نیاید هیچ کس

بر لب یابندگان از وی نوائی دان و بس

اگرچه وی به حسب قوت^۷ طبع و سعت قابلیت گفتن شعر ترکی و فارسی هر دو نوع میسر بوده اما میل طبعش به ترکی^۸ بیشتر بوده و غزلیات وی بآن زبان از ده هزار بیت^۹ بیشتر است و مثنویاتی که در مقابله^{۱۰} خمسه شیخ نظامی^{۱۱} وقوع یافته^{۱۲} قریب به سی هر

- (۱) ب م : حیدر میر علی شیر ؛ اس : امیر حیدر علی شیر ؛ (۲) ب م و اس : عبارت حضرت مخدومی مولانا عبدالرحمن جامی ... تا ... تیمنا آورده شد ؛ راجع به امیر علی شیر نوائی دارند ؛ ع ؛ این عبارت ندارد ؛ اس : علی شیر از اقربای امیر کبیر است ؛ (۳) اس : حضرت مولانا ؛ (۴) اس : جامی در تعریف امیر کبیر چنین می فرمایند که گوهر نظمش الخ ؛ (۵) اس : نامزد گشته مفهوم می گردد ؛ (۶) اس : قوت و سعت قابلیت هر دو نوع شعر ترکی و فارسی میسر است ؛ (۷) ب م : ترکی از فارسی ؛ (۸) اس : ده هزار بیشتر است ؛ (۹) ب م : از وی وقوع ؛ (۱۰) اس : به کسی هزار نزدیک است .

مذکر احباب

یت باشد و همانا که به ترکی بیش ازوی و به ازوی کسی شعر نگفته و گوهر نظم نه سفته و از جمله اشعار فارسی و یست قصیده که در جواب قصیده خواجه خسرو دهلوی که مسمی به دریای ابرار است واقع شده و مشتمل است بر بسیاری از معانی^۱ دقیقه رائقه و الفاظ لطیفه شائقه و مطلع آن قصیده اینست .

نظم :

آتشین لعلی که تاج خسروان را زیور است

انگبری بهر خیال خام پختن در سر است

و این رباعی را در تهنیت قدوم^۲ حضرت مخدومی مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره نوشته در زمان که از سفر نجسته اثر حجاز مراجعت نموده اند .

رباعی :

انصاف بده ای فلک مینا فام

زین^۳ هر دو کدام خوبتر کرد خرام

خورشید جهاتاب تو از جانب صبح

یا ماه جهان گرد من از جانب شام

چون ازین فقیر در تعریف امیر مذکور عبارتی که لایق آن

جناب بوده باشد صادر نمی گشت بنابراین تا اینجا کلام بلاغت نظام^۴

(۱) اس : دقیقه و مطلعش اینست ؛ (۲) اس : بعضی آندگان از سفر حجاز

گفته بود ؛ (۳) اس : تازین دو کدام ؛ (۴) ب م : انجام .

ایشان است که تیغ آورده شد و امیر حیدر مذکور بمضمون این رباعی که .

وله :

مردی باید درست پیمان مردی

از جان و جهان گذشته غم پروردی

آزاده قلندری ز عالم فردی

نی زنی آصفی مقیدی بی دردی

طریق تجرید^۵ و تقرید را اختیار نموده قدم در^۶ سلوک سیل

قلندری نهاده کسوت فنا در بر کرده و بفر و فاقه علم گشته در زیر

طاس گردون طبل نیستی زده .

نظم:

۶ قبا در بر چو درویشان به^۷ صحرا زد قدم لاله

برنگ و طاس و توغ^۸ و شده و طبل و علم لاله

(۱) اس؛ و حضرت میر در (د؟) واقعه از فقیر پرسید که از اشعار من چیزی

یاد داری - فقیر این مطلع شریف ایشان را خواندم به ای نوای سین کیم و محراب

و مسجد استا پاک - قائم اکیم خوبلا را باغبین قویسا سان با شنیک نی قوی -

التفات نموده در حق این فقیر عنایت بسیار کردند و این بیت را خواندند به چو در

کار در مانی زهر کسی - روح جهان بنفش من دررسی - چون بیدار شدم در خاطر

مانده بود و امیر حیدر ز مضمون رباعی به مردی باید الخ؛ (۲) ع ا: آزاد قلندری؛

(۳) ع ا: صفت؛ (۴) ع ا: تجرد و تفرد؛ (۵) ع ا: در طریق؛ اس: در سیل؛

(۶) ع ا: فنا؛ (۷) ع ا: بدوران؛ (۸) ب م: توق؛ اس: طوغ .

مذکر احباب

و از خلق عالم مستغنی ظاهر شده^۱ باین بیت مترنم می بوده .

نظم:

خسر و فقیریم و مارا ملک استغنا بس است

بر سریر همت از بهر فداخت جا بس است

و به^۲ سیاران سبک رفتار در لیل و نهار به سیر مدائن و امصار

می نموده و به تقریب طواف^۳ بجانب بلخ رفته سر^۴ بر آستانه شاه نهاده

در سلك مجاوران کمر خدمت بر میان جان بسته مترنم^۵ این مقال بوده .

مولفه:

هزار شکر که بار دگر ز لطف اله

سر نیاز نهادم بر آستانه شاه

در آن محل یکی از قلندران صاحب تکیه تکیه بر دانش خود

کرده بی رخصت میر^۶ بطواف^۷ در آمده^۸ میر او را بطریق کشیده^۹

گفته که^{۱۰} نذر کرده بودم که بی توقف^{۱۱} باستانه در آیم که یوفون

بالنذر واقع شده میر گفته^{۱۲} چون یوفون را دانستی^{۱۳} از یخافون

(۱) ع: ا: بدین معنی مترنم بوده؛ (۲) ب: م: و به سیاحان سبک رفتار در اثناء

اللیل و اطراف النهار سیر مدائن و امصار می نموده؛ ع: ا: و بسائران سبک

رفتار در لیل و نهار سیر الخ؛ (۳) ب: م: طواف مزار شاه؛ (۴) ب: م: سر

نیاز بر آن آستانه نهاده و در سلك الخ؛ (۵) ب: م: به مضمون این بیت می بوده

مولفه (۶) ع: ا: امیر (۷) ب: م: بطواف مزار؛ (۸) ع: ا: چون امیر او را؛ اس:

چون او را؛ (۹) ب: م: او گفته؛ (۱۰) ع: ا: من نذر؛ (۱۱) اس: بطواف در آیم

(۱۲) ع: ا: میر گفت (۱۳) ع: ا: خواندی .

مذکر احیاب

نرسیدی؟ او را ملزم ساخته^۱ و چوب طریق زده .

بیت :

هزار نکته باریک تر ز مو اینجاست

نه هر که سر برآ شد قلندری داند

با وجود کسوت درویشی^۲ در لباس ملوک سلوک می نموده

بدان جهت در گرد او جمعی او باش می بوده اند آخر به سر کشی

^۳ متهم گر دیده گشته گشته از جمله خوش طبعان مشهور^۴ است و این^۵

مطلع او نیکو واقع شده است .

مطلع :

^۶ عشق اهلی ایچرا کز مه کسلکان فنا تو توب

تذویر دامی پیرلا بوقو شلدانی هور کو توب

ذکر علی بیک

از محرمان بابر بادشاه بوده^۸ و ابیات و اشعار مرغوب دارد و این

مطلع^۹ او نیکو واقع شده .

(۱) اس : ملزم کرده چوب طریقت زده ؛ (۲) ع ا : ملوکانه سلوک می کرده

است : بدان مسبب در گرد جماعتی گرد آمده اند و به سر کشی ؛ (۳) ب م : متهم

گشته گشته ؛ ع ا : متهم گشته گشته گرد دیده ؛ (۴) اس : مقرر ؛ (۵) ب م :

مطلعمش ؛ (۶) ع ا : شده ؛ (۷) ع ا : عشق اهلی ایچرا کیرما کیلکان فنا تولوب -

تذویر دامی ایلا بوقو شلدانی هور کو ب ؛ (۸) اس : ابیات خوب و اشعار مرغوب

دارد ؛ (۹) ع ا : از اشعار نمکین اوست ؛ اس : این مطلع از گفتار اوست .